اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در كیفیت ظهور صور متعدده بود بر موضوع واحد كه از او تعبیر به عروض صورت بر ماده شد.

 در جلسه گذشته عرض شد خدمت رفقا كه بنابر تشخص و تعین وجود دیگر ماده‌ای در اینجا باقی نمی‌ماند تا این كه از او تعبیر به ابهام بشود و به واسطه تشخص صورت آن ماده از حالت ابهام خارج بشود و یك تعین مشخصه‌ای و متشخصی در این جا پیدا بكند و بر این اساس عرض شد كه ما در عالم وجود شی‌ایی كه به نام هیولای مبهمه كه جنبه استعدادیت فعلیت دارد ما نداریم آن چه كه هست بله این قضیه در مورد آن مفاهیم محتمل ذهنیه این مفاهیم صادق است كه خود آن مفهوم می‌تواند در ذهن مجرد و عاری از آن صور متعینه و مصادیق خاص در نفس این تحقق پیدا بكند. همان طوری كه در مفاهیم جنسیه این معنا كاملا واضح است شما وقتی كه تصور انسان را می‌كنید طبعاً در این تصور خود ذوات شخصیه انسان دخالت ندارند و همینطور وقتی تصور غنم را می‌كنید مصادیق خارجی غنم در اینجا راه ندارد و همان معنایی كه از انسان بدون تشخص و عوارض خارجیه اعم از كیفها و كمها و جده ها و انتسابات و اضافه و امثال ذلك كه همه اینها جنبه مشخصیت ندارند بلكه جنبه حكائی دارند از تشخص و تعین آن مصادیق و در آن جا شما نمی‌توانید آن انسان را مقید كنید به آن شخصیت خارجیه و به آن عوارض خارجیه بلكه در آن جا خود همان انسان به مفهوم مبهم خود دارای نوع من التشخص است كه این كیفیت تشخص فقط در ذهن می‌تواند ظهور پیدا بكند نه در عالم خارج از ذهن یعنی آن چه كه در عالم خارج از ذهن است به این كیفیت نیست حتی قائلین به مثل افلاطونیه و حتی قائلین به عین ثابت بدون خصوصیات كیفی و كمی بخصوص این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه خیلی به چشم می‌خورد كه در آن جا بالاخره این حقیقت مثال انسانی در چه شكلی ظهور پیدا كرده و این هم بخاطر این است كه ما تابع حواس ظاهر و تابع مدركات ظاهر هستیم كه آن مفهوم ذهنی خود را از روی عوارض در می‌یابیم وقتی كه می‌خواهیم به حقیقتی برسیم آن حقیقت را با آن عوارض ظاهری خود می‌سنجیم و طبعا در مقام مصداقیت خارجی نمی‌توانند بین آن عوارض را جمع كنند چه طور ممكن است كه یك شخص فرض كنید كه هم قدش ١٨٠ سانت باشد و هم ١٦٥ سانت باشد این امكان ندارد این جا است كه شناخت این مسئله برای انسان مشكل می‌آید و انسان به آن حقایق خارجیه نمی‌تواند اطلاع و دسترسی پیدا بكند به واسطه همان برداشتی كه از مفاهیم و حقایق اشیاء به واسطه عوارض مختلفه دارد

 تلمیذ: ماهیت را هم نمی‌شود این طور معنا كنیم یعنی تصویر و برداشت ذهنی ما از وجود باشد این كه می‌فرمائید حقیقت مثل افلاطونیه و برداشتهای ما ماهیت را هم این جور تصویر كنیم!

 استاد: ببینید در مورد ماهیت اشیاء، ماهیت به دو كیفیت تصور می‌شود یكی ماهیت كلیه مبهمه همینی است كه الان مشغول صحبت آن هستیم. در ماهیت مبهمه خود مصداق خارجی دخالت ندارد بلكه یك سری حقایقی كه آن حقایق برداشتهای ذهن است از ارتباط با خارج، آن زمینه حقایق و آن نتیجه و چكیده‌ای كه از مسائل مختلفه برای انسان حاصل می‌شود و همه اینها جمع می‌شوند و مندمج و تركیب و خلط می‌شوند و به صورت یك صورت ذهنی درمی‌آیند اسم او را ما می‌گذاریم ماهیت، حالا در هر چه می‌خواهد تحقق پیدا كند فرق نمی‌كند چه ماهیت حیوانی باشد چه جمادی باشد چه مجرده باشد چه مصداق خارجی باشد یا نباشد آن چه را كه نتیجه و چكیده حقایق خارجیه مختلفی است كه برای آن حاصل می‌شود ما اسم آن را ماهیت می‌گذاریم شما تا وقتی كه به شی‌ایی اطلاع كافی پیدا نكردید نمی‌توانید یك ماهیتی در ذهن خود تصور كنید می‌آیید یك جنسی را می‌آورند در جلوی شما قرار می‌دهند یك دانه ای را می‌آورند در مقابل شما قرار می‌دهند می‌گوئید من به عمرم تا به حال با این دانه برخورد نكردم این نه گندم می‌ماند نه به برنج می‌ماند نه به لوبیا و لپه و نخود می‌ماند این یك چیز جدیدی است نمی‌توانید تشخیص بدهید اولین مسئله‌ای كه درك می‌كنید از این قضیه آن حجم خود این دانه است كه این دانه ماده است و مجرد نیست سنخیت آن صلبه است نه رقت و لطافت و اینها است این را احساس می‌كند این می‌شود حقیقت پنهانی كه برای شما حاصل می‌شود می‌بینید این مأكول است وقتی كه مأكول شد خوب با حجر و سنگ و شجر و اینها فرض كنید كه تفاوت پیدا می‌كند این هم یك حقیقت دوم، حقیقت سومی پیدا می‌كنید كه می‌بینید كه اثراتی در شما به وجود آورده مثل این كه باعث رفع فلان كسالت شما شده دارای نشاط شدید فرض كنید كه دردی و مرضی كه داشتید به واسطه خوردن این، در سایر آن چه را كه تا به حال با او ارتباط داشتید پیدا نشده این می‌شود سوم.

 به طور كلی همین طور هر چه ارتباط ما بیشتر باشد با این دانه یك روز بخورید دو روز بخورید یك هفته یك ماه هی بیشتر به این خصوصیات پی می‌بریم تا این كه از مجموع آن چه كه برایتان حاصل شده از حقایق مختلفه خارجیه از مجموعش یك صورت نباتیه برای شما حاصل می‌شود آن صورت نباتیه اسمش را می‌گذاریم ماهیت می‌گویید كه پس برای این دانه باید این تسمیه را قرار داد و بین این دانه و بین سایر اجناس و محصولات زراعی در این جا تفاوت است این كه می‌آیید ماهیت را انتزاع می‌كنید این ماهیت انتزاع ذهن است و روی هوا نیست درست است ذهن از روی خودش نمی‌آید این كار را انجام بدهد بالاخره هر ذهنی كه این كار انجام بدهد بر اثر یك سری ارتباطاتی كه دارد با خارج این را انجام می‌دهد آن ارتباطات در تشكل ماهیت نقش اساسی دارد و این مسئله خیلی مسئله عجیبی است! مثلا در مسئله شناخت اشیاء كه در مسائل مهم فقهی و یا خیلی از قضایا اجرایی و اینها این مسئله به درد می‌خورد چقدر این مسئله در قضا و حكومت كابرد دارد كه چطور انسان بتواند این موضوع خارجی را به ماهو هو دریابد تا این كه بتواند نسبت به او حكم كند آن واقعیت خارجی را آن طوری كه هست او را دریابد تا بتواند نسبت به او قضاوت كند! شما می‌بینید با یك ذره سر سوزن یك موضوع از یك حقیقت و ماهیت تبدل به ماهیت دیگری شده از یك جنبه، تبدل به جنبه دیگری شده این جا است كه مسئله خیلی مهم و خیلی دقیق می‌شود و دیگر مطالب به جایی بسیار دقیق و ظریفی می‌رسد كه چطور در كیفیت شكل گیری موضوعات احكام و شرع در نزد انسان می‌تواند دخالت داشته باشد چطور انسان با یك نگرش به یك نتیجه می‌رسد در حالتی كه با نگرش دیگر به نتیجه صد و هشتاد درجه مخالف او می‌رسد! اینها برای چیست؟! اینها برای این است كه این قضیه را حالا ما نسبت به حقایق خارجی اشیاء نگاه می‌كنیم این مسائل در جنبه های اعتباری كه ارتباط با تشریع دارد ارتباطی با مقام تقنین قوانین دارد ارتباط با احكام و مقام انشاء ملاكات دارد در آن جا یك عالم عجیب و غریبی است كه در آن جا ما نمی‌توانیم خلاصه هر كاری را انجام بدهیم! سر خود هر چیزی را كه به نظرمان می‌رسد آن را پیاده كنیم و ما می‌بینیم بسیاری از مطالبی كه فقها در كیفیت فتوایشان خلاصه این نوسانها و اختلافات مشاهده می‌شود ناشی از همین قضیه است.

 عدم ادراك صحیح موضوع و ماهیت موضوع به واسطه ارتباط حقایق و ماهیات خارجه این خیلی مسئله مهمی‌است! حالا یك مثال كوچكی می‌زنم كه این مثال كوچك خیلی می‌تواند تأثیر داشته باشد در مورد علت تبدل فتوای علامه حلی این طور كه نقل می‌كنند می‌گویند آن قضیه‌ای بوده كه برایش اتفاق بوده است چون در نجاست ماء بئر اگر نظرتان باشد خب این نجاست ماء بئر تا زمان مرحوم محقق حلی مخالفی در این مسئله نبوده به واسطه ماء بئر خُب در كیفیت نجاسات و اینها تفاوت می‌كند و برای هر كدامش هم ... چون ماء به كمیات مختلفه بیان شده مرحوم محقق حلی اول كسی بود كه آمد در این قضیه تشكیك كرد و فی نجاسی ماء البئر ... است علامه ماء بئر را متنجس نداست البته خب نمی‌توانیم ما نظر علامه را در این جا بپذیریم چون بطور كلی خیلی مسائل پیدا می‌شود ولی در كیفیت نظر و فتوی در این جا می‌خواهیم بگویم كه چه چیز باعث شد، این قضیه را نقل می‌كنند كه برای خود او یك جنبه اضطراری پیش آمده بودكه نمی‌توانست از این ماء بئر و اینها ... بكند و این باعث شد كه به حالتی كه در نفس نسبت به این موضوع داشته این حالت متبدل به یك جنبه عینی و لمسی و حسّی بشود و بعد بتواند در این تبدل فتوی از استادشان محقق حلی كه استاد علامه بوده برگردد و به طور صریح و قاطع فتوی به عدم تأثر ماء بئر در اینجا بدهد. بعد خیلی از مسائل در این قضیه دیده می‌شود نه تنها فقط در این قضیه كه انسان چطور به واسطه ارتباطش با حقایق اشیاء و موضوعات خارجی آن تأثیر می‌گذارد در كیفیت شكل گیری موضوع و بالتبع در نتیجه ما نمی‌خواهیم در اینجا بگوییم كه خلاصه بعضیها در عالم بی بندوباری اینها در هر چیزی قائل به اباحه و اصل برائت و امثال ذلك و اینها هستند خوب اینها حسابشان از این قضیه جداست و كاری به شرع و دیانت ندارند بلكه شرع و دیانت وسیله و دستاویز است برای این افكار غیر علمی‌و غیر منطقیشان. نه واقعا یك فرد مجتهد این برای تشخیص موضوع چطور باید نسبت به مسئله توجه كند صحبت در این است؟! آن ماهیتی كه برای او حاصل می‌شود آیا این ماهیت بر استجماع همه حقایق خارجیه پیدا شده یا این استجماع ناقصی بوده و نتوانسته این مجتهد به كنه آن شیء برسد و بعد هی این تبدل برایش پیدا می‌شود امروز یكی پس فردا یكی همین طور در حالت تذبذب و اینها مسئله می‌گذرد و به این نحوه می‌رسد.

 بنده در این قضیه‌ای كه در مسئله اجماع داشتم این قضیه را بررسی می‌كردم خوب من برای خودم یك ذهنیتی داشتم و بر اساس همان ذهنیت هم تا آخر این را پیش بردیم و این ذهنیت از سابق برای بنده بوده نه این كه بعد مربوط به همین بحث و بررسی و اینها باشد در سابق این قضیه برایم ناشناخته بود كه چطور ممكن است كه از كثرت فتاوای یك طبقه و عصر برای انسان این حجیت حاصل بشود این افرادی كه همه مثل آدم هستند خب این مثل من است دیگر مثل من حالا فرض بكنید اگر فقهایی كه الآن هستند بیایند فتوایشان را عوض كنند خب طبعاً به یك نظریه دیگر تبدیل می‌شود حالا چطور این فتوا فرض كنید كه تا طبقه پنجم محرز است از طبقه ششم به بعد دیگر این تنجز و حجیت خودش را از دست می‌دهد این اصلا یعنی چه؟! این چه جهتی می‌تواند بر این داشته باشد؟ خلاصه ما به این نتیجه رسیدیم كه ما دچار احساسات هستیم! ما دچار همین غلبه امور احساسی و عدم استقلال نفسی در ارتباط با اقتناص ماهیات و حقایق تكلیفیه و احكام و شناخت موضوعات هستیم!

 الان شما نگاه بكنید بحثی كه راجع به مسئله ثقیفه و خلافت خلفای راشیدین در كتبشان هست همه اینها برمی‌گردد به اجماع! ببینید به چه روزگاری افتادند اینها به چه روزگاری افتادند! اولا آمدند گفتند كه اجماع مسلمین است كو اجماع مسلمین؟! ثقیفه چند نفر بودند؟! كل آنها پانصد نفر بودند آن مبنا كل جهان اسلام همین پانصد نفر است پانصد نفر هم نبودند صد تا صد تا هم نمی‌شدند كجا پانصد تا ثقیفه یك محلی بودكه افرادی می‌رفتند وانگهی شما نگاه به این افراد بكنید خب این چه افرادی بودند؟ گوششان را می‌گرفتی دماغش ورمی‌آمد یك همچنین آدمهایی بود سلمان بود؟! ابوذر بود عمار بود؟! افرادی كه سرشان به تنشان بیارزد اینها بودند؟! یا این كه فرض كنید یك مشت افرادی كه تا طرف می‌گوید چی شده می‌گفت دارند می‌روند ثقیفه خوب ما هم برویم این افراد آمده بودند خب ما هم برویم. عین این فرض كنید همین كارهایی كه یك مشت بچه و اینها انجام می‌دهند نه اصلی و نسبی دارد نه پایه ای دارد نه جنبه منطقی علمی دارد نه وحی‌دارد هیچی فقط برویم آنجا. آن هم نگاه می‌كند می‌بیند كه ما مقدمیم آن یكی می‌گوید ما مقدّمیم آن فضائل خودش را می‌شمارد آن هم فضائل خودش را می‌شمارد بعد یك نفر این وسط پیدا می‌شود و بیا ابوعبیده می‌آید و دست می‌دهد به عنوان بیعت و یا علی بقیه می‌آیند و انجام بدهیم و تمام كنیم و برویم خب وقتی می‌گویند اجماع قاطبه مسلمین است خب این كه قاطبه مسلمین نبود! بعد می‌گویند كه نه اجماع اهل حل و عقد است خوب این اهل حل و عقد كه بوده؟ علی جزء اهل حل و عقد نبوده؟! سلمان و ابوذر نبودند؟! فقط اهل حل و عقد ابوعبیده بوده؟! خب این جا هم گیر می‌كنند بعد می‌گویند كه یك نفر هم اگر باشد كفایت می‌كند خوب كو اجماع؟! این كه اساس ماهیت مسئله به طور كلی اصلا تبدیل شد به امر دیگر و یك واقعیت دیگر آن وقت این را كه به عنوان اجماع به اصطلاح هست پذیرفتند و قبول كردند و از او دست برنمی‌دارند خب بابا بروید ریشه یابی كنید خدا به شما عقل داده شما با این حیواناتی كه دارند در بیابان راه می‌روند فرق می‌كنید اسمتان انسان است بروید ببینید این اجماعی كه دارید ادعا می‌كنید بر اثبات خلفای راشیدین، این اجماع از كجا پیدا شد؟ چه افرادی بودند؟ چه كسانی بودند؟ همین طوری ما داریم یك چیزهایی می‌گوییم و بعد هم مسئله به یك نحو دیگری در می‌آید.

 متأسفانه همین مصیبت در ما هم وجود دارد همین قضیه در ما هست هیچ تا حالا با خود فكر كردید آن فقهی كه می‌آید فتوی به یك قضیه می‌دهد آن فتوی بر اساس ذهنیاتش است می‌گوید آقا مگر می‌شود شیخ طوسی ... بابا شیخ طوسی هزارتا فتوای عوضی و مختلف در كتبش وجود دارد شما یك فتوا از شیخ طوسی پیدا كنید كه برنگشته باشد در كتبش! چرا ما باید افراد را در جایگاه معصوم قرار بدهیم؟! چرا آخر چرا باید قول فردی را مثل قول رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام زمان علیه‌السلام حجت ثانی عشر بدانیم؟ چرا ما باید این دو مرز را نگه نداریم و افراد را در آن خلط كنیم.

 كدام روایت آمده بر این كه اگر یك مجتهدی فتوا داد برای مجتهد دیگر حجیت دارد و لازم الاجرا است كدام روایت آمده بر این كه امام صادق علیه‌الاسلام فرمودند كه فرض بكنید فتوای و حكمی كه داده می‌شود در آن شكی نیست! بله آن مطلبی كه حضرت فرمود كه ان المجمع علیه ریب فیه آن در صورتی كه به مرتبه ضرورت به مرتبه ضرورت ... خود ابوبصیر در مكه روایتی نقل می‌كند كه ما شنیدیم كه دركوفه ابان این طور می‌گوید می‌آیند می‌بینند یك همچنین مسئله وجود نداشته یعنی بین دو راوی كه هر دو راوی در مدینه هستند و هر دو با امام صادق علیه‌السلام ارتباط دارند اختلاف است! آن وقت ما بعد از ١٤٠٠ سال مطلبی را كه شخص فرض بكنید كه در هزار سال پیش گفته برای خودمان حجت می‌دانیم! بین دو تا راوی كه خودشان پیش امام صادق علیه‌السلام بودند اختلاف است خب این یك مسئله واضحی است كه ابی بصیر معصوم نیست می‌آید از امام صادق علیه‌السلام می‌شنود كلام امام عصمت دارد كلام امام كالوحی است عصمت دارد ولی تا این كلام امام به گوش من برسد من این كلام امام را بفهمم آیا دقیق او را ضبط كرده باشم یا نكرده باشم آن موقع كه این دستگاه ضبط و فلان و این چیزها كه نبوده تا ببینید این عین صحبت امام است یا نه و ما به او استناد كنیم یك واو نه كم باشد نه زیاد خب این ها كه فرض بكنید كه می‌آ مدند روایات را نقل می‌كردند از كجا معلوم است یك واو خودشان اضافه نكرده باشند از كجا معلوم است یك واو كم نكرده باشند از كجا معلوم است در همین حدیثی كه این همه حرف و نقل راجع به آن پیش آمده در حدیث رفع، رفع ما لایعلمون در این حدیث در كافی یك نقل است فرض بكنید در تهذیب شیخ یك جور دیگر دارد نقل می‌كند خوب این یك حدیثی كه این همه روی آن حرف و مسئله است و این مباحث كلی مبتنی بر این است به دو نقل مختلف دارد نقل می‌شود خوب امام این دو اختلاف را بیان كرده یا نه؟! امام كه اختلاف نمی‌اندازد حرفی كه امام رضا علیه‌السلام می‌زند با حرفی كه امام سجاد علیه‌السلام می‌زند یكی است این اختلاف از كجا آمده؟! اختلاف از راوی پیش آمده امام كه تصرف نمی‌كرد در گوش مخاطبین امام علیه السلام می‌آمد روایتی می‌گفت آن یكی عوضی شنیده آن یكی جور دیگری شنیده این دو تا شد با همدیگر تعارض، این دو با هم دیگر مختلف، چه كار كنیم آن وقت حالا ما باید بر سرمان بزنیم برویم دنبال مرجحات، برویم دنبال ضوابط، برویم دنبال مسائل دیگر تا این كه ببینیم چه بوده

 من می‌گویم خودم نشسته بودم در مجلسی كه مرحوم پدرمان داشت صحبت می‌كرد بغل دستی من داشت عوضی می‌نوشت این كه دیگر بنده با چشمم داشتم می‌دیدم با این كه آدم آدم محترمی‌هم بود آدم اهل فضلی هم بود آدم باسوادی هم بود آدم معروفی هم هست من وقتی كه نگاه كردم دیدم ا این كه من دارم می‌نویسم این یك چیز دیگر دارد می‌نویسد گفتم آقا عوضی می‌نویسی این هم دارد می‌شنود خوب تقصیر ندارد اولا فاصله‌ای كه دارد صحبت می‌كند چند متر است بعدهم آیا گوشش درست می‌شنود ده دهم بوده یا نه دهم بوده آب آورده بوده پرده سماخش پاره شده بوده نمی‌دانم چه شده بوده فرض كنید كه شخص هزار تا مشكل دارد سنگین بوده یا نه مگر افرادی كه در این زمان گوششان سنگین است و سمعك می‌زنند مگر در زمان امام صادق علیه‌السلام نبوده‌اند خب اینها هم بوده‌اند این شش تا را شنیده ده تا را نشنیده الا بالله و دست هم می‌گذارد و راست هم می‌گوید پیش خودش راست می‌گوید دست می‌گذارد روی قرآن كه این است و جز این نیست و همین است و فرض كنید كه امام علیه السلام فرمودند پیش خودش هم راست است و می‌رود بر طبقش عمل می‌كند خوب حضرت موقع صحبت در گوش هر كسی سمعك نگذاشته درست حرفی كه من می‌گویم همان را بشنوید خیلی از اینها كاغذ داشتند ثبت می‌كردند خیلی از آنها نداشتند خیلی از اینها مطلب را اشتباه می‌نوشتند

 اگر مرحوم علامه طباطبایی و بسیاری از بزرگان می‌فرمایند در مسائل اعتقادی تمسك به خبر واحد نمی‌شود كرد به خاطر این مصیبت است چطور من بیایم دین خودم را و سعادت دنیا و آخرتم را در گروی یك روایتی بگذارم كه نمی‌دانم از امام است اگر بدانم كه نقل شده كه حرفی ندارم خود امام علیه السلام بیاید به من بگوید این این این من همه را می‌نویسم و بعد هم به آنها عمل می‌كنم دیگر غصه ندارم ولی من دارم می‌آیم وضعم را زندگیم را اجتهادم را استنباطم را ارتباط با مردم را حالا خودم به جهنم من كه با مردم ارتباط دارم همه را می‌گذارم بر اساس یك شنیده كه آن شنیده نه اصل دارد نه اساس دارد! می‌گویند ابی بصیر آدم خوبی بوده درست بوده ولی معصوم كه نبوده باباجان آدمی‌بوده درست مثل بقیه اشتباه هم داشته خیلی هم داشته مثل بقیه داشته این مسئله و قضیه است كه من وقتی داشتم این مسئله اجماع را در آن زمان نگاه می‌كردم دیدم ما همان راهی كه اهل تسنن رفتند همان راه را داریم می‌رویم وقتی این كتاب اجماع بنده را پیش فلان آقا بردند و ایشان گفتند كه آقا چطور ممكن است كه ایشان یك همچنین چیزی نوشته! هفتاد مسئله ارث داریم كه هیچ كدام اینها در روایت نیستند پس اینها را باید بگذاریم كنار! گفتم نخیر هفتصد تا داشته باشیم حالا به طرف می‌گویم بابا این از اصل قضیه ایراد دارد! آن آقا می‌گوید نه آقا ما هفتاد مسئله ارثی می‌گویم اینها هفت هزارتا داشته باشد وقتی اصل مسئله خراب است باید تمسك به عمومات كرد به اجماع چه ارتباطی دارد! اینها چیزهایی است كه باید آنها را به مطالب كلّی برگرداند یعنی با تصور و شاید و ان‌شاءالله كار درست نمی‌شود

 تلمیذ: پس اصحابی كه امام علیه‌السلام آنها را تصدیق كردند چه می‌شود العمری و ابنه ثقتان فما ادیا الیك عنی فعتی یؤدیان[[1]](#footnote-1) [و ما قالا لك فعنی یقولان، فاسمع لهما و أطعمها ...]

 استاد: آخر صحبت در این است كه شما گفتند ثقی یعنی اینها شمر و یزید نیستند.

 تلمیذ: در قولشان ثقه هستند

 استاد: احسنت قولشان ثقه است یعنی ...

 تلمیذ: یعنی درست شنیدند و درست نقل كردند

 استاد: شما بر اساس شنیده آنها به واسطه آن حجیت تنزیلیه می‌توانید ترتیب اثر بدهید ولی همان امام علیه السلام گفته كه عقل خودت را به كار بیانداز این جمله‌ای كه امام فرموده است كه فما ادیا الیك عنی فعنی یؤدیان یعنی این فرد مورد ثقه من است احتمال عناد در او نیست یا احتمال خطا در او نیست؟ اگر احتمال خطا نیست پس معصوم است؟! احتمال عناد و غرض ورزی مثل علی بن أبی حمزه مدائنی مثل بلالی و امثال ذلك اینها آن جوری نیستند كه دینشان را بدنیا بفروشد و امروز بیایند یك حرف بزنند و فردا حرف را برگرداند اینها ثقه هستند همین یونس بن عبدالرحمن كه حضرت می‌فرمایند مگر در امامت موسی بن جعفر شك نكرد! مگر همین آقا شك نكرد یونس بن عبدالرحمن! مگر همین عمار مع الحق كه پیغمبر راجع به عمار فرمود صبح تا شب در خلافت و وصایت امیرالمومنین شك نكرد ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثه[[2]](#footnote-2) عمار كه جزو آن سه تای دیگر نبود سلمان و ابوذر و مقداد بودند این عماری كه پیغمبر فرمودند عمار مع الحق یعنی چه؟! خوب این از صبح تا شب هم مع الحق بود این كه نبود مع الحق متشكك بود شاك بود خوب گیر كرد! عمار به آن مرتبه استقامت نفسی نرسیده بود این قضیه كه سهل است كه اگر هزار قضیه مثل فوت رسول خدا صلی اله علیه و آله پیدا بشود و این مردم هم برگردند شخص از آن مسیر خودش برنگردد به آن مرتبه نرسیده بود بله آن مایه را داشت آن واقعیت را داشت به واسطه وجود آن واقعیت و آن مایه ایمان و التزام و صفای نفس خدا كمكش كرد دست او را گرفت تا بالاخره برایش سكونت پیدا شد سكونت یعنی چه یعنی آرامش این آرامش صبح تا حالا كه نبود اگر صبح تا حالا بود پس چرا تا حالا نیامدی چرا امام علیه السلام می‌فرماید دار دوره و جال جولی[[3]](#footnote-3) این جال جوله یعنی چه یعنی رفت تو خودش در اوضاع در این بساط در این قضایایی كه اتفاق افتاد نگاه كرد دید آقا این مردم پشت پیغمبر نماز می‌خواندند الان رفتند دنبال آن آقا! این افرادی كه فرض بكنید كه در جنگ شركت می‌كردند رفتند دنبال این آقا این افرادی كه همیشه جزو مجاهدین فی سبیل الله بودند رفتند دنبال این آقا بخاطر چی؟! نگاه كرد عمار بر این كه مجاهده فی سبیل الله، پشت سر پیغمبر نماز خواندن، آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت كشیدن اینها همه یك مرتبه از آن اتكاء، التجاع و ارتباط با رسول خدا است آن مراتب پایینی كه آن مراتب انسان را نگه می‌دارد! هنوز به آن نرسیده بود كه به آن عصر رسید اینها منافاتی با هم ندارند آن به جای خود این به جای خود حضرت كه می‌فرمایند كه العمری وأبنه ثقتان فما أدیا الیك عنی فعنی یؤدیان بله ا لبته در بعضی از موارد هست كه در آن موارد خصوص نفس آن فرد هست به عنوان آن جازمیت و حجیت در زمان ائمه علیهم السلام این مسئله فرق می‌كرد تا این كه این قضیه رسید به زمان غیبت صغری در زمان غیبت صغری امام علیه السلام این افراد را به عنوان واسطه بین خود قرار داد این مسئله‌اش با آن قضیه یونس تفاوت می‌كند آن جا مقام افتا بود مقام بیان حكم بود و مقام بیان روایت و اخبار بود در آنجا احتمال اشتباه است لذا امام می‌فرماید ابوبصیر هم مثل آنها می‌ماند تفاوتی نمی‌كند حضرت در آنجا می‌فرماید به همین اصول عادیه و متعارف مراجعه كنید اگر ببینید ما وافق كتاب اللّد فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه[[4]](#footnote-4) باید عمل بشود لذا این مواردی ما می‌بینیم و در مسائل مرجحات هم مشخص است بر این كه بر همین میزان و مبنای متعارف عرفیه باید مجتهد سیر كند در این مقام تعارض خُذ بأَعدَلِهِما داریم خذ بأوثقهما داریم در صورتی كه پیش امام اینها همه ثقه هستند آیا امام علیه‌السلام كه به اهل كوفه می‌فرماید یونس بن عبدالرحمن ثقهٌ آیا امام علیه السلام نص و تصریح بر عینیت می‌كند؟ یعنی همان طوری كه در زمان غیبت صغری شیعیان مكلف موظف بودند به آن چه كه از ناحیه نواب اربعه و از ناحیه امام زمان علیه اسلام می‌آمد عمل كنند؟ و یا اینكه در آن عصر غیبت خصوصیتی بوده كه خود عین دستخط و جواب حضرت بود و تعیین حضرت بر اینها بود كه اولی عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و بعد هم كه سومی همان حسین بن روح و چهارمی‌هم علی بن محمد سمری این چهار نفری كه در آن زمان بودند به عنوان واسطه بودند حكم اینها با ابی بصیر فرق می‌كرد با ابان و ابی بصیر. ابان و ابی بصیر دو راوی بودند نه حجیت غیر عادی به آنها اعتبار داده شده حجیت تنزیلی باشند لذا نگاه می‌كنیم می‌بینیم كلام حسین بن روح حجی همان طور كه كلام خود امام حجی! ما غیر از این نداریم امام خودش فرموده به این عمل كن در حالتی كه در خود زمان امام این قدر اصحاب نبودند زكریا بن آدم و اینها این همه بزرگان بودنده همه اینها بودند و به همه اینها انسان به عنوان ثقهٌ می‌تواند مراجعه كند ولی به عنوان رابط می‌شود فقط حسین بن روح عنوان رابط می‌شود عثمان بن سعید، این عنوان رابط با عنوان ثقهٌ كه امام درباره یونس فرمود زمین تا آسمان فرق می‌كند!

 تلمیذ: اینكه می‌فرماید اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس[[5]](#footnote-5)

 استاد: خب بله

 تلمیذ: می‌فرماید فتوا بده

 استاد: اگر شما هم آن زمان امام صادق علیه‌السلام بودید

 تلمیذ: اگر خطا داشته باشد در فتوا چرا فرمود افت الناس؟

 استاد: افت الناس به عنوان اینكه تو شیعه ما هستی و اخبار را از من أخذ می‌كنی

 تلمیذ: مجتهدی عالمی فتوا بده

 استاد: آقا فتوای مجتهد عالم دیگر بیش از روایت حنظله كه نیست خذ بما وافق كه نیست خذوا ما نظر فی حلالنا و نظر فی حرامنا كه نیست همین نظر فی حلالنا و حرامنا همین را حضرت می‌گوید مثل فرض كنید كه اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس بما انزل الله این همین است منتهی اینی كه الان دارد فتوی می‌دهد اگر فرض بكنید كه یكی دیگری مانند این بوده و در مسجد كوفه و فتوی می‌داده و مخالف بود حضرت چی می‌گفتند؟ دیگر روایت عمربن حنظله می‌آید حضرت به هر دو می‌گوید افت الناس، افت الناس كه وحی نشد این كه داخل در عصمت نشد یونس بن عبدالرحمن كه می‌گوید بنشین در آن جا و فتوا بده این در آن جا حضرت كه مهر عصمت به او نزدند به عنوان عالم و مجتهدی كه مستند اخبار او امام است نه مستند اخبار او افراد دیگر مستند روایات او و مستند حكم و ریشه اجتهاد و استنباط او امام علیه السلام است بر این اساس حضرت او را مستعد برای رأی و نظر و اجتهاد دانستند و فرمودند كه بنشین و به مردم فتوا بده ولی آیا هر فتوایی كه داده آیا فتوا معصوم است یا ممكن است خطا باشد؟ ممكن است خطا باشد این حرف ما است ولی آن چه را كه نواب اربعه می‌گویند آن دیگر خطا ندارد آن جنبه رابطیت دارد در این جا اعمال ولایت شده است این در این كلام امام علیه السلام كه فرمودند اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس اعمال ولایت نشده!

 تلمیذ: نظیرش را داریم كه دینتان را از اینها بگیرید

 استاد: خب آقا اگر از اینها نگیرند امام بفرماید برود از چه كسی بگیرد؟ از نعمان بن ثابت ابی حنیفه بگیریم؟! حالا كه می‌فرماید بروید بگیرید در كوفه برویم از چه كسی بگیریم از یونس بگیرید یعنی شیعه ما یونس است نعمان بن ثابت ابوحنیفه او فرق می‌كند او مال دم و دستگاه فلان است این یونس مال ما است ولی آیا این یونس معصوم شد با این كلام امام كه دینتان را بگیرد؟!

 تلمیذ: نه

 استاد: خب تمام شد

 تلمیذ: بر فرض خطا در فتواها ممكن است سرایت كند

 استاد: آن خیار فروش كه می‌آید در كوفه می‌نشیند و از یونس بن عبدالرحمن دینش را می‌گیرد قبول ما آن را می‌گیریم درست اشكال ندارد ولی آیا اگر فرض كنید كه یك نفر شبیه یونس بود امام به او می‌فرماید كه دینت را از او بگیر و كسی دیگر را قبول نكن تو خودت هم برای خودت آدمی‌هستی به طور كلی امام علیه‌السلام چه می‌فرمایند؟! لذا مگر همین یونس شك نكرد در امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام؟! پس چه شد آن همه تعریفهایی كه امام صادق علیه‌السلام كردند كجا رفت آن تعریفها؟ خب این همه حكایت از این می‌كند كه جری ائمه علیهم‌السلام در میان مردم جری متعارف بودند حضرت می‌فرمایند كه من سراغ چه كسی بروم حضرت می‌فرماید سراغ یونس برو یونس عالم و مطالب را از ما می‌گیرد برو سراغ او ولی من به او با این كلام، عصمت نمی‌دهم عصمت اختصاص به من دارد و دیگری غیر از من معصوم نخواهد بود من به او حجیت می‌دهم در صورت خطا، در صورت عدم خطا خب حجیت دست من نیست چه من بگویم چه نگویم خب كلامش مطابق با واقع است خبری را كه از من میدهد فتوایی كه از من می‌دهد خوب واقع است تنفیذ امام علیه السلام و تصریح امام به وثاقت یونس این تصریح برای موارد خطا است یعنی مورد خطا معفوٌ عنه است آن را من می‌گویم آن تضمین و گارانتی برای انجام این عمل را آن را من می‌دهم اگر من ندهم و تو رفتی پیش جناب یونس و انجام دادی و عمل كردی خطا كردی بایست آن را دوباره بروی انجام بدهی خدا عقاب می‌كند كه تو به چه حجت و تنجز شرعی این را انجام دادی؟! نعمان را من تضمین نمیدهم نمی‌دانم فرض بكنید كه آن كسان دیگری كه در آن جا بودند من تضمین نمی‌دهم سفیان را نمی‌دهم آن عبدالله بن عمرو را نمیدهم اما راجع به یونس من این تضمین را می‌دهم این تضمین برمی‌گردد به آن متمّم جعل به تتمیم جعل برمی‌گردد كه آن تتمیم جعل در مقام بروز خطا است نه در مقام ثواب و اصابت دیگر تتمیم جعل لازم نیست خود آن واقعه خودش در آن جا هست و آن نیازی به این قضیه ندارد

 لذا در مورد رواتی كه اهل تسنن هستند و ثقه‌اند ما برای چه عمل می‌كنیم؟ آیا امام در آن جا حجیت تنزیلی داده نه خود ما می‌گوییم آقا یك آدم سنی است خوب باشد ولی آدم صادقی است مگر آدم صادق فقط اختصاص به شیعه دارد!

 الحمدلله مسلمانها كه خیلی عالی واقعا از اینها راستگوتر در دنیا پیدا نمی‌شود از اینها درستكارتر پیدا نمی‌شود! انگار هر چه هست فقط مال ما است همه صداقتها مال ما است همه كارهای درست مال ما است بقیه در دنیا از این نقطه ایران پای‌تان را بیرون می‌گذارید همه دروغگو هستند! همه منافقند! همه فرض كنیدكه كلك هستند فقط در این دایره كه می‌آید فقط یك قسمت و یك نقطه است یعنی یك بخشی است اگر بخواهیم چیز بكنیم بقیه كه خب بله تكلیفشان معلوم است نه آقا سنی هم هست بسیار آدم صادق و خوب و درست یهودی است بسیار آدم درست و صادق است و كارش را درست انجام می‌دهد حالا مطلب به او نرسیده مسیحی است بسیار آدم درست.

 بنده رفته بودم جایی كیفم افتاده بود در كیفم دو هزار دلار بود وقتی كه دوباره مراجعه كردیم با یكی از دوستان بودیم فردی آمد و گفت كه خصوصیاتش را بگو گفتم این است گفت بفرما خب این می‌توانست بردارد چه كسی بود؟ یك مسیحی بود حالا یكی از مسلمانها در ایران این كار را می‌كند در همین ایران خودمان از یك دلارش نمی‌گذرند حالا فرض كنید كه دو هزار دلار پیدا كرده آمده گفته بفرمایید در حالتی كه می‌توانست بردارد بگوید نه من ندیدم صاف تو روی آدم نگاه بكند تو چشم آدم نگاه كند دروغ بگوید هستند از این افراد در چشم آدم نگاه می‌كنند دروغ می‌گویند انگار وحی آمده، صاف، یعنی اصلا این چطور این را تمرین می‌كنند واقعا خیلی عجیب است ها یك كسی آن قدر تمرین دروغ كرده كه همین طور تبسم می‌كند و خیلی صاف ... ا ا می‌گوید تو پسر زیدبن ارقم هستی بله بله بله می‌شناسم شما را این خودش یك هنری است این اصلا یك هنر است كه انسان از نقطه نظر استقامت نفس طمأنینه و سكونت استقامت نفس به مرتبه‌ای برسد كه صاف در چشمت نگاه كند اصلا نه رنگش برگردد نه زرد بشود نه سفید بشود نه برود در فكر همین طور صاف صاف بگوید تو پدر زیدبن ارقم بله بله بله من می‌شناختم مدتها ارتباط داشتم چی داشتم فلان این حرفها انگار نه انگار اصلا این به هیچ وجهی ... خب همه كار اینها می‌توانند بكنند به راحتی چه چیزی آن را باعث شده و داعی شده برای این كه این كیف را نگهدارد؟ وجدانش! در حالتی كه خوب می‌دانسته كسی ندیده هیچ كس از این قضیه خبر ندارد حتی یك كلاغ هم ندیده كه فلان كیف این جا افتاده او آن وجدان را دارد ما نداریم! مسیحی است ولی وجدان دارد درست آنی كه به درد می‌خورد در ارتباط بین انسان و خدا آن وجدان است! این اشهد ان لا اله الا الله ما به درد نمی‌خورد درست این پیشانی گذاشتن و این بادكردنها به درد نمی‌خورد! آن وجدان به درد می‌خورد! حالا آن وجدان در یهودی باشد در مسیحی باشد در سنی باشد در گبر باشد در ملحد باشد در هر كسی می‌خواهد باشد آن وجدان است كه دست آدم را می‌گیرد و آن وجدان است كه انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند! همه اینها كف است همه اینها ظاهر است همه این داد و بیدادها همه اینها برخواسته از مراتب چیست مراتب این نفس است نه آقا این طور نیست

 الان ما روایاتی كه از اهل تسنن داریم و اگر مجتهدی بخواهد فتوا بدهد و نظر اهل سنت را در این قضیه نبیند یكی از فتوای او ناقص است انجام ندهد باید برود ببینید لذا مرحوم آقای بروجردی در این قضیه برای همین جهت تأكید می‌كردند بسیاری از روایاتی كه ما داریم روایات صحیح از رسول خدا صلی‌اله علیه و آله آمده در حالتی كه از ائمه نیامده و درست هم است هیچ اشكالی هم ندارد به صرف این كه اینها سنی هستند همه چیز خراب نمی‌شود.

 این قضیه ای كه من خدمتتان عرض كردم كه آن آقای صحبت كردند راجع به كیفیت ماهیت كه چطور می‌شود انسان یك ماهیتی را بتواند استحصال كند این به این برمی‌گردد كه ما چگونه می‌تونیم ماهیت و مفهومی‌به نام اقتراب به عصمت و به نام تقلّل خطا در اصابه واقع در موضوعات و احكام خارجیه چگونه می‌توانیم به این برسیم! این یك مسئله عادی ظاهری است شما وقتی كه در كنار امام صادق علیه السلام هستید اگر امام علیه السلام به شما این طور فرمود وقتی می‌رود پیش یونس هر چی گفت لام تا كام حق مخالفت نداری و عین آن چه را كه گفت باید بپذیری این كلام كلام خود امام است هر چی گفت این جور یا نه طرف نشسته پیش امام بقیه هم نشستند به حضرت می‌گوید من به چه كسی مراجعه كنم حضرت فرمودند مگر تو در كوفه نیستی خوب برو در كوفه یونس در كوفه است پاشو برو فما ادیا الیك عنی فعنی یؤدیان یا می‌فرماید برو بنشین در آن جا و فتوا بده نشسته در آن جا و فتوا دادن برای كسی كه می‌رود پیش یونس این مسئله همه قضیه نیست كه تمام شد و صد در صد همان طوری كه شما می‌نشینی پیش امام صادق علیه‌السلام همه قضیه است وقتی كه می‌نشینی پیش امام باقر علیه‌السلام همه قضیه است، وقتی كه می‌نشینی پیش امام رضا علیه‌السلام تمام مسئله است، دیگر خارج از چارچوب حضور امام رضا علیه‌السلام بطلان محض و كفر محض و شرك محض و ضلالت محضه است این می‌شود همه‌اش.

 پس در خدمت امام رضا علیه‌السلام بودن یعنی همه مسئله كل المطلب پیش امام صادق علیه‌السلام است این طور یا این كه نه اگر حضرت گفتند بلندشو پیش سكونی همین امام رضا علیه‌السلام ببین او چه می‌گوید آیا همین است قضیه همین حكم را باید بار كرد نه! مگر این كه لحن امام علیه‌السلام و كیفیت تخاطب و موقعیت احراز تخاطب و شرایط و قرائن اقتضا كند كه حضرت بفرماید این نازل منزل من است این حجیت تنزیلیه این كلام او كلام من است و هیچ چیز قابل برای تخلف نیست اگر این طور شد آن وقت شما می‌توانید كلام او را بغل روایت قرار بدهی و ترجیح بدهی اگر این طور است شما الان می‌توانی كلام حسین بن روح را بیاوری به عنوان یك روایت و به او استناد كنی ولی نمی‌توانی به فتوای یونس بن عبدالرحمن كه برو بنشین در كوفه و فتوا بده بیای به آن استناد كنی نه آن مال خودش است می‌آید كلام یونس را كه امام نقل كرده ملاك قرار می‌دهی نه این كه یونس الان در این جا چیه فتوا داده است آن مال خودت ارتباطی ندارد.

 تلمیذ: اگر خطائی هم در آنجا از آنها مشاهده كنیم امام علیه السلام قائل به تسامح شده‌اند.

 استاد: شما موید هستید یا مخالف هستید؟

 تلمیذ: در فروعات خیلی اهمیت ندارد كه صددرصد مطابق با واقع باشد

 استاد: اهمیتی ندارد حالا هر چه گفت

 تلمیذ: نه صددرصد نباشد قدری مسامحه كردند

 استاد: خب همین من هم همین را دارم می‌گویم دیگر

 تلمیذ: ... عقلی باشد اتفاقاً مرحوم آقا در زمان حیاتشان می فرمودند شما طهران هستید به آقای فلانی مثلًا مراجعه كنید.

 استاد: بله

 تلمیذ: در زمان مرحوم آقا هم بود.

 استاد: مشكل ما همین بود مشكل ما و درد ما اتفاقا بعد از ارتحال مرحوم والد رضوان الله علیه همین بود كه آنچه را كه ایشان می‌فرمودند از این دایره خارج نبود همین بود.

 بنده اطلاع دارم كه ایشان افراد را به بعضی ارجاع می‌دادند كه من قطع به خطا در كیفیت بیان مراد آنها دارم قطع دارم نه ظن، قطع دارم چون برای خود من مرات و كرات حاصل شده كه آنها كلام ایشان را اشتباه فهمیدند نمی‌گوییم كه خدای نكرده آنها اهل غرض و مرض و این چیزها بودند نه خب بشرند.

 عرض كردم خدمتتان بشر است فرض كنید كه هر شخصی دارای یك خصوصیات مختص به خودش است یكی استعدادش زیاد است حافظه‌اش كم است یكی حافظه‌اش زیاد است استعدادش كم است یكی گوشش سنگین است بنده در مجلسی بودم كه ایشان مطلبی را به ما فرمودند وقتی آمدیم بیرون یك شخصی یك راه دیگری، گفتم آقا این را گفتند گفت نه نگفتند آقا من با گوش خودم این اصلا نشنیده بود نه اینكه حالا شنیده بود و اشتباه فهمیده بود خب بنده خدا نشنیده. آدم گاهی اوقات یك كلمه می‌خواهد بشنود همین كه این لیوان را آب می‌كنم دو كلمه از مطلبی كه شما می‌گویید از ذهنم ذهول پیدا می‌كند بله فرض كنید كه ممكن است كه یك صدای تقی آمده همان صدای تقی كه آمده تا شخص متوجه شده ... این جا است كه ما می‌گوییم كه مجتهد باید دقت بكند همین طوری پشمكی نیست كه فرض بكنید كه هر كسی دو تا كلمه بردارد بخواند بابا دم شتر به زمین می‌رسد باید بلند شود بیاید ببیند كه مسئله و حكم چه بوده آن وقت در این خصوص با این توجه و با این كیفیت و با این دقت و با این ظرافتی كه دارد من بلند شوم بیایم بگویم كه اجماعی كه فقهای در یك زمانی بودند و اینها اجماعشان حجت است اگر حكم خلاف بود امام علیه السلام وظیفه‌اش از باب لطف باید بگوید امام و چی چی و امام حسین را گرفتند كشتند و چه كردند لطف خدا كجا رفته بود كه این پسر پیغمبر را از دست این همه یزید و فلان نجات بدهد و اهل بیت پیغمبر را دربه در كوه و بیابان! كو لطف خدا كو؟! لطف خدا كجا رفته بود كه خلافت بعد از پیغمبر را آمدند و به آن بساط كشاندند و آن اولی و احق من فی الارض و فی السماء را آوردند خانه نشین كردند و دو نفر سه نفر رفتند؟! كو لطف خداوند و لطف خدا چه چیزی در این جا اقتضا می‌كند؟ لطف خدا اقتضا می‌كند برای دو سه تا عمار و ابی ذر و مقداد در مدینه؟ مردم یمن لطف خدا برای اینها كجا رفت مكه كجا رفت آن نمی‌دانم پایین‌تر بالاتر ایران غیر ایران كجا رفت فقط هم مربوط به آن دو تا است آن هم با آن وضعیت این چیزهایی شروع كردن به درآوردن و درست كردن و فلان كردن از این مسائلی كه خوب بالاخره خودتان هم دیدید مطالعه كردید همه ادله واهیه برای استاد كه آن قضیه كه بله اگر در یك طبقه یك عده باباجان بگو اشتباه است این كه دیگر این قدر مقوله ندارد كه خودت را به دردسر بیاندازی و هی دلیل بیاوری و فلان كنی آن هم با این، ندارد آقا اشتباه كردم مگر می‌شود كه چهار نفر چه كنند و چهل تا فرض كنیدكه فقیه در یك زمان همه یكی بگویند! چرا نمی‌شود آقا می‌رود بالای منبر نظرش را می‌گوید چهار هزار نفر همه می‌پذیرند! فردا همین آقایی كه بالای منبر است می‌آید نظرش عوض می‌شود همین چهار هزارتا دوباره می‌پذیرند چطور اینجا شد آنهایی هم افرادی هستند مثل بقیه تا نگاه می‌كنند می‌بییند این استادشان كه یك همچنین فتوایی داده یك خورده دست و پایشان شروع می‌كند به لرزیدن این هم فتوا می‌دهد می‌شود دو تا این را نگاه می‌كند می‌بیند آن دو تا دادند و اینهم می‌دهد می‌شود سه تا در حالتی كه این كم كم شد اجماع صد نفر همه یك حرف می‌زنند این كه پایه ندارد اینجا است كه خلاصه انسان باید بیشتر فكر كند و بیشتر توجه كند و برای رسیدن به مطلب باید یك خورده دقیقتر باشد

 بله امام علیه السلام نسبت به فروع همان طور كه شما می‌فرمایید چیز ندارند اینها به خاطر این است كه مسئله فروع حالا غیر از آن مسئله اصول كه همان مبانی مبدأ و معاد و عصمت و رسالت و امثال ذلك و اینها باشد آنها پایه و اساس خود شریعت را تشكیل می‌دهند در مسئله امامت ما تشكیك كنیم پس بنابراین مسئله به جای دیگر كشیده می‌شود همان حرفها كه فعلا دارد مطرح می‌شود الان مسائلی كه دارد مطرح می‌شود و به جاهای دیگر زده می‌شود برای چیست؟! به خاطر قضیه تشكیك در مسئله امامت است شما وقتی كه عصمت را از امامت بردارید كلام معصوم از حیثیت می‌افتد وقتی كه از حیثیت افتاد آن وقت اعلامیه حقوق بشر می‌آید جای او را می‌گیرد! اینها همه‌اش بخاطر خط سیری كه می‌خواهد بیاید! این جا امام می‌فرماید باید در اصول محكم باشید امام معصوم است همان طوری كه رسول خدا معصوم بود امام معصوم است همان طوری كه تك تك آیه قران معصوم است كلام امام علیه السلام عصمت دارد كلامی كه از دهان امام خارج می‌شود آن را از دهان ابوبصیر می‌شنوید این حرف ما است كلامی‌كه از ابی بصیر می‌شنوید عصمت ندارد، حجیت دارد عصمت ندارد! بحث دوتاست ما بحث عصمت می‌كنیم و بحث حجیت قرآن چه در دست مقداد باشد آن قرآن یكی است همان قرآن در دست یزید باشد آن هم یكی است قرآن قرآن است اگر به آن عمل نمی‌كنیم یك مطلب دیگر است در صورتی كه در قرآن دست نبرده باشیم همان قرآن بخاطر آیاتی كه دارد این آیات عصمت دارد حالا هر جای می‌خواهد باشد ولی همین كلامی‌كه امام علیه السلام نقل كند اگر این كلام را ابان نقل بكند محمد بن مسلم نقل بكند برای شما حجهٌ همین كلام را یزید نقل كند از امام صادق لیس بحجه

 تلمیذ: در یك مجلس امام علیه السلام به سه نفر در مورد یك مطلب سه حكم مختلف فرمودند

 استاد: خب پس برای همین است دیگر

 تلمیذ: كدام را باید بگوییم كه صد در صد حق است

 استاد: احسنت پس شما مویدید

 تلمیذ: از كجا می‌شود تشخیص داد این را؟

 استاد: همین انسان باید به آن ملاك برای كلام امام برسد! تشخیص بدهد كه كدام یك از اینها تقیه بوده، تشخیص بدهد كه كدام یك از آنها به خاطر واقعهٌ شخصیه بوده، تشخیص بدهد كدام یك از اینها بخاطر وقت بیان حاجت بوده همه اینها را وقتی كه تشخیص داد همه این احتمالات را كنار زد رسید به یك احتمال واقع كه اقرب الی الواقع اینی كه بنده الان عرض كردم چند دقیقه پیش

 تلمیذ: قطعی نیست ظنی است

 استاد: باشد اشكالی ندارد آن ظن برای ما می‌شود حجت

 تلمیذ: اصلًا راهی نداریم برای رسیدن به احكام قطعی دین خدا

 استاد: احكام قطعی چرا در ضروریات و اینها هست

 تلمیذ: در محكمات و ضروریات

 استاد: در ضروریات و محكمات ما قطعیات داریم در غیر از آنها نه نداریم الان در مسئله هبه خمس در هبه یك عده می‌گویند نه بنده می‌گویم باید باشد خوب همین روایت را او این طور می‌فهمد و همین روایت من جور دیگری می‌فهمم در حالتی كه هر دوی اینها یكی است بنده نه به اعلامیه حقوق بشر مراجعه كردم كه بپرسم خمس آن اصلا خمس سرش نمی‌شود

 تلمیذ: این ظن شخصی است

 استاد: هر كسی همین است آن هم ظن شخصی است اصلا ظن نوعی ما نداریم هر كسی حتی بخواهد بگوید ظن نوعی باز ظن شخصی خودش رسیده یعنی از ظن شخصی خودش دارد آن سرمایه قرار داده برای رسیدن به ظن نوعی كه همان ظن متعارف است باز آن متفاهم عرف برای او ایجاد یك ذهنیت می‌كند كه آن ذهنیت و مسئله عرف را این مرآت برای ذهنیت نفس قرار می‌دهد در آن مسائل ظنیه همین جا امام علیه السلام در همین روایتی كه خیلی‌ها به این روایت استناد می‌كنند و می‌فرمایند كه امام صادق علیه السلام فرمودند چیه این مردم می‌گویند كه ما علم غیب داریم من داشتم دنبال فلان كس می‌گشتم در خانه پیدایش نكردم آن وقت دارند می‌گویند به ما علم غیب داریم بنده دیدم بسیاری از افراد اهل كلام در كتب خودشان به این روایت استناد می‌كنند بر عدم علم غیب امام! این قضیه برای من چیز بود و خب البته قابل برای توجیه هست كه چطوری این علم امام علیه السلام از مرتبه خود آن تنزل واقع و ظهور در نفس در این جا می‌تواند این گیر كند امام بخواهد آن علم را در نفس خودش بیاورد نخواهد در همان مرتبه نفس خفی در آنجا نگه دارد و نگذارد كه نسبت به واقع اطلاع پیدا كند این در اختیار امام است خود امام می‌تواند این كار را انجام بدهد حالا ما چرا بخواهیم چیز كنیم یكی از دوستان ما یكی از رفقای ما چندی پیش به من می‌گفت كه من وقتی كه با افراد برخورد می‌كنم در آن جا اگر بخواهم به آن صورت برزخی آنها اطلاع پیدا می‌كنم و .. گفتم نه نباید چنین كاری انجام بدهی یك وقتی انسان خواهی نخواهی برایش یك مسئله روشن می‌شود آن دست خودش است فرض كنید كه صور برزخی برایش تمثل پیدا می‌كند این چیز نیست یك وقتی نه یك وقت من جایی بودم از یك جایی می‌خواستم بیایم نشسته بودم منتظر بودم كه به اصطلاح حركت شروع بشود دیدم كه تقریبا زوج جوانی بودند با یك پسر بچه شش هفت ساله‌ای بود آمدند و پیش من نشستند و گفتند كه آقا این شخص خودش را معرفی كرد و یك پزشك بود گفت كه من می‌خواستم خدمتتان این مطلب را بگویم این بچه ما خیلی می‌خواهد با شما صحبت كند و گفتم بیا آقا جان آمد و نشست و با او گرم گرفتیم و این حرفها و خیلی بعد، از جمله مطالبی كه ایشان گفت این بودكه این بچه صورت برزخی افراد را می‌بیند و این برای ما دردسر شده از جمله مطالبی كه می‌گفت بعضی قابل گفتن نیست ولی بعضی از جمله می‌گفت كه ما آمدیم در اینجا كه ببریم پیش كسی اگر بخواهم توضیح بدهم معلوم می‌شود می‌خواهم به اجمال بگذرد آوردیم در یك جا در یك مجمع آقایان كه اینها یك چیزی بگویند تا وارد شد یك فریاد كشید و اصلًا فرار كرد هی رفتیم دنبالش گفت نه من این جا نمی‌آیم و بعد تعبیرهایی آورد كه آنها دیگر بماند آنها را نمی‌گوییم آن تعبیرها را آورد می‌گفت حاج آقا ما گیر كردیم این جا فقط به شما گیر داده كه این فرض بكنید كه این چیز است من آمدم یك خورده با او خلاصه صحبت كردم و فلان این حرفها بعد به پدر و مادرش هم گفتم چكار كنند كه این قضیه یك مقداری منتفی بشود و وقتی یك همچنین حالی پیدا می‌شود اینها عكس العملی نشان بدهند خوب اینی كه الان به اصطلاح چیز می‌كند خوب این بچه در اختیارش نیست ولی خوب یك آدم بزرگ گفتم كه شما جایز نیست این كار را بكنید! یك وقتی خودش می‌آید یك وقتی نه شما می‌خواهید گفتم كه اطلاع بر صورت ملكوتی افراد اطلاع بر سرّ است و اطلاع بر سرّ مومن حرام است! خوب درست شد در حالتی كه همین مسئله را اگر شما بخواهید در غیر از این زمینه باشد می‌گویند نه آقا چه اشكالی دارد اطلاع بر سرّ در صورتی كه برود جایی خبری از نظر ظاهر این هم همین است خداوند یك قدرتی به كسی بدهد اعمال این قدرت اختیاری باشد و اعمال این قدرت اطلاع بر چیست بر سر است اگر این بخواهد اطلاع پیدا كند این شخص صورتش چیست آیا نسبت به این حالش تغییر نمی‌كند تمام شد! پس این می‌شود چی گفتم جایز نیست خوب این كه الان می‌گوید من می‌توانم آیا این خلق می‌كند یا واقعیت است این كشف می‌كند واقعیت است این صورتش این است این است این بخواهد كشف می‌كند نخواهد این مسئله برایش به اختیار و اراده او است علم امام همین است امام بخواهد در اختیارش هست بخواهد نسبت به این مسئله اطلاع پیدا می‌كند همه چیز در قلب امام علیه السلام است و كل شیء احصیناه فی امام مبین تمام ملك ملكوت و ما سوی الله در نفس امام زمان علیه السلام همه حضور عینی‌دارد نه علمی، علمی به عنوان ظهور نه به عنوان علم حضوری آن همان علم حضور عینی می‌شود حضوری همان عینی است حضور عینی و تجسمی‌دارد به واسطه آن است یعنی وقتی به واسطه باشد همه از نفس كلی او تشكل خارجی و جزئی پیدا می‌كند چطور ممكن است علت كلی متوجه معالیل جزئی نباشد؟! چطور ممكن است! این می‌شود نفس امام علیه‌السلام، ولی صورت علمی‌نفسی به دست خودش است كه این را بیاورد و آن را نیاورد بعد من به یك روایتی برخورد كردم كه آقا اصل این روایت یك چیز دیگر است این روایت در آنجایی كه حضرت امام صادق می‌گفتند آن جا ابوحنیفه بوده و بخاطر ابوحنیفه حضرت آن را فرمودند اگر طرف رفته ابان بودند با دو نفر دیگر رفتند گفتند یابن رسول الله ما كه می‌شناسیم اینها را دیگر ما را هم داری سر كار می‌گذاری خوب ما را دیگر چرا؟! حضرت فرمودند مگر ندیدی ابوحنیفه آن جا بود! بعد حضرت فرمودند ما من شیء فلان الا این كه درنفس این حالا شد یك چیزی راحت شدیم درست شد قضیه، امام علیه السلام ده جور حرف می‌زند بله اگر امام علیه السلام حرف بزند آنجا این ابوحنیفه خلاصه كذا و كذا هزار تا قضیه درست می‌كند نفس معاند او به اشتعال درمی آید تحریك حساسیت و حسد كینه او می‌شود امام مجبور است در اینجا این جوری حرف بزند

 لذا حضرت در اینجا گاهی اوقات كه ابوحنیفه می‌آمد پیش امام حضرت می‌فرمودند اگر كسی خواب دیده است بیاید تعبیر كند ابوحنیفه این جا نشسته خوب این چی می‌شود ما از این جا استفاده می‌كنیم آقا امام علیه السلام در میان اجتماع به همین نحوه ای برخورد می‌كرد كه لازمه یك نوع مدارای اجتماعی است و لازمه یك نوع امور عادی است امام می‌آمد می‌گفت چون من امام هستم گور پدرش هر چی، نه این طور نبوده آن زمان امام زمان است زمان امام زمان دیگر امام با كسی شوخی ندارد! دیگر نه ابوحنیفه پیدا می‌شود و نه غیر ابوحنیفه كه حضرت بخواهد تقیه كند حضرت می‌آید می‌گوید مطلب این است یا این تمام شد قضیه! ولی ائمه ما این طور نبودند هزار تا اطلاع داشتند آن وقت ما آن نصفه كلام را می‌گیریم كه حضرت می‌فرماید دنبال می‌گشتم پیدا نكردم! آن مطلب بعدی كه می‌گوید نمی‌گیریم آن را باید انسان به دست بیاورد! آن ملاك رسیدن به یك ملاك واقعی و حقیقی است آن وقت بیاید آن مطالبی كه ممكن است مخالف باشد حمل كند بر آن مسئله یقینی.

 لذا باید آن مبهمات را حمل بر آن متعینات كرد در باب ارجاع اطلاق بر تقیید شما می‌گویید اول آن یقین به مقید دارید وقتی كه یقین به مقید داشتید یقین به خاص داشتید یقین به مبین داشتید آن وقت مجمل را حمل بر او می‌كنید عام را حمل بر خاص می‌كنید مطلق را حمل بر مقید می‌كنید اینها آن جنبه اول باید محفوظ باشد تا این كه بعد بتوانید نسبت به آن اقدام كنید.

 حالا عجیب یعنی من رفتم پیش آن شخص این جا جالب است بله رفته بودیم پیش ایشان البته با حذف زوائد بعد گفتم خودم حالا صد دلار به او بدهم حالا این طور امانت داری كرده خب آن چه كردم نپذیرفت یك مسیحی كه معلوم نبود حقوقش ماهی سیصد دلار بود یا چهارصد دلار این حدودها كه بیشتر نیست دو هزار دلار در همچنین مواردی باید حال كند با او هر چه كردم صد دلار نپذیرفت به هیچ وجه گفت كه من كاری نكردم شغل هر روزم است نه كه مال شما است هر روز چند تا از این موارد پیدا می‌شود كار هر روز است من را كه نمی‌شناسد ما را كه ندیده من به زور صد دلار گذاشتم در جیبش صد یا پنجاه دلار بود آن دوستمان درآورد كه آن بدهد پنجاه دلاری بود آن داد گذاشت در جیبش و ما آمدیم واقعا این رفتار این اخلاق آیا واقعا اگر این شخص با این وضعیت یك مطلبی را بگوید مورد وثوق نیست؟! این با این صداقت و با این به اصطلاح حیثیت نفسانی مورد وثوق نیست و اینها به درد رشد نمی‌خورد؟! به درد استكمال نمی‌خورند به درد هدایت نمی‌خورند فقط ما مسلمانها آنهم شیعه آن هم یك طیف خاصی فقط ما این جا به اصطلاح مورد نظر هستیم دیگر همه دنیا به جهنم نه آقا این طور نیست شما می‌روید برای كاری تا پول ندهی كارت را راه نمی‌اندازد كسی كه دارد حقوق می‌گیرد كسی كه از پول ملت دارد حقوق می‌گیرد نشسته كار و وظیفه واجب و الزامی‌خودش را بدون این كه رشوه بگیرد انجام نمی‌دهد شیعه هم هست اثنا عشری! و آن وقت این شخص با آن شخص مسیحی یكی است این آقا با آن یكی است فقط همین یك اشهد ان لا اله گفتن كار تمام می‌شود! اشهد ان لا اله الا الله در سرت بخورد اشهد ان لا اله الا الله گفته كه دزدی كند! اشهد ان لا اله الا الله گفتی كه در چشم مردم نگاه كند دروغ بگوید این اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله به این معنا است كه برود حقه بازی كند این است بله از آن طرف هم هست همین طور دارد دیگر همه جا هم آدم با وجدان پیدا می‌شود آدم بی وجدان هم پیدا می‌شود همه جا هست مخصوصا در وجدان علمی‌این خیلی مهم است! وجدان علمی‌و اعتقادی از وجدان مادی خیلی دقیقتر است! ممكن است بخاطر وجدان در مسائل مادی و اینها بگذرد كارش درست بشود ولی از وجدان علمی‌و وجدان اعتقادی و حب و بغضها و مسائل ارتكازات نفسانی آن خیلی مشكل است كه انسان چطور در مسائل دست نبرد همان طور كه هست بگوید حب و بغضها و شكل گیریها نیاید او را در بیان مطالب تغییر بدهد كم و زیاد! آخر یك مطلبی را می‌تواند آدم یك همچنین نرم بگوید یك خرده سفت بگوید یك خرده صریح بگوید یك خرده در حركات چشم و حركات دست مسئله را به جوری به وجود بیاورد این نویسنده‌ها را ندیدید؟ این نویسنده‌ها وقتی كه می‌خواهند یك واقعه را تحلیل كنند از بیست صفحه قبل شروع می‌كنند زمینه سازی و مقدمه این قضیه در روزنامه‌ها خیلی مشهود است روزنامه‌نگارها اینها خیلی این مسئله را بیان كنند از كیفیت صحبت یك چیزهایی به آن اضافه می‌كند كه مخاطب را فضای ذهنی مخاطب و برمی‌گرداند به یك فضای دیگری تا بتواند به آن مسئله برسد این خبرنگارها اصلا اینها كلاس دارند برای خودشان كلاس دارند كه چه جوری یك واقعه را بیاورند و بر طبق همان كیفیت عوض كنند و شكل بدهند و مسئله رابرگردانند این مسئله خیلی مهم است.

 لذا انسان چطوری می‌تواند به این قضایا و وقایع تاریخی برسد این جا باید خیلی دقت كرد در نقل مسائل تاریخی با حب و بغضها انتسابها اینها همه نقش دارد

 تلمیذ:

 استاد: بغضاً لابیك چرا هست

 تلمیذ: فقط اینجا است

 استاد: نه در غیر این

 تلمیذ: جایی ندیدم در مقاتل در هیچ مقتلی ندیدم بغضاً لابیك

 استاد: ایشان مفرط بوده چیز عادی است

 تلمیذ:

 استاد: همه كه یك جور نبودند بغضاً لابیك نه اینكه سی هزار نفر بگویند بغضاً لا بیك یك نفر آن جا بوده این را گفته از همان سران و افرادی كه بودند همه كه نگفتند یكی این را گفته یكی آن را گفته یكی دست بیعت می‌دهد یكی این طور

 تلمیذ: مرحوم علامه طباطبایی قتیل العبرات را معنی می‌كند كه معاویه چون روضه برای عثمان می‌گرفت مردم را ... مرحوم علامه تعبیرش همین است حضرت كشته شده اشكهای بود كه برای روضه‌های عثمان می‌گرفت

 استاد: جالب است

 تلمیذ: شاگردان علامه پرسیدند این را جواب دادند آقای پهلوانی هم در یكی از كتابهایش ذكر كرده گفته از مرحوم علامه است

 تلمیذ: برای عثمان عزا می‌گرفته گریه می‌كرده؟

 استاد: بله بله مفصل معاویه بله تا ماهها می‌آورد پیراهن را بالای منبر بله معنای دیگر هم می‌شود.

1. اصول کافى جلد ١ باب فى تسميه من رآه عليهالسلام ح ١ [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الانوار ج ٣٤ الباب الرابع و الثلاثون [↑](#footnote-ref-2)
3. الاختصاص للمفيد صفحه ١٠ [↑](#footnote-ref-3)
4. اصول کافى ج ١ باب الاخذه بالسنة و شواهد الکتاب ح ١ [↑](#footnote-ref-4)
5. نصوص فى نوابغ الشيعه و شخصيات بارزة منهم فى العصور المختلفه [↑](#footnote-ref-5)